

متن پیاده سازی شده جلسه بیست و ششم سال اول درس خارج فقه العروة الوثقی - 16 آبان 1402

فایل پیاده سازی شده : [کلیک کنید](#)

صفحات 17 و 18: [کلیک کنید](#)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صل الله على محمد و آله الطاهرين

بحث هایی که این روزها مطرح می شود خیلی از آن ها بحث عام و روش شناسانه است، مثلاً این کاری که روی واژه تقلید داریم انجام می دهیم، یک بحث روشی است که در هر واژه ای اگر بخواهیم کار کنیم بدانیم چگونه باید وارد شویم. می گویند درس خارج یاد دادن روش است؛ پس باید بیشتر بر یادگیری روش ها و مدیریت بحث و امثال آن تمرکز و دقت داشته باشیم. حالا ما کلمه تقلید را بررسی می کنیم. این بحث هایی که دیروز بیان شد، بحث هایی نیست که یک جا، دوجا گفته شده باشد که حتماً یک واژه باید در نص معتبر باشد تا بگوییم این واژه قبلاً آمده است. خیر. اگر واژه ای در نص غیر معتبر هم بود می تواند بیان گر سابقه آن باشد اگرچه در کلام امام نبوده است.

اما اگر نص معتبر بود آیا مجوز می شود ما آن واژه را به قول عرب ها حرفیاً بحث کنیم و معطل شویم؟ خُب اگر واژه موضوعیت ندارد چی؟ این یک بحث است. بحث دیگر اینکه اگر واژه ای موضوعیت دارد چه کسی باید عهده دار بررسی آن شود؟ آیا وظیفه فقیه بما هو فقیه است؟ یا نه این کار فقیه نیست؟ اگر یک فقیه هم وارد می شود باید یادآوری کند به عنوان فقیه وارد نشدم مثلاً نظرم این هست و برداشت عرفی من این هست. ثمره این بحث در تقلید و پیروی کردن معلوم می-شود که اگر کار، لغت شناسانه و عرف شناسانه باشد، دیگر مقلد نمی خواهد از ایشان متابعت کند. این ها بحث ها و نکات روشی است.

پرسش و پاسخ

1- آیا اصل در موضوعیت داشتن واژه است یا اصل در طریقت آن است؟

پاسخ: قرار شد که برخی از واژه ها موضوعیت نداشته باشد. حدیث امام کاظم در رابطه با خمر نیز بیان شد، فقها در خود کلمه خمر بسیار معطل شده اند و قرآن کریم می فرماید: «انما الخمر و المیسر...» و بعد آمده و گفته اند، خمر یعنی شراب انگور و الا مایع مسکری را اگر از برنج، خرما، جو و... بگیرند خمر نیست زیرا می خواستند شراب خواری خلفا را درست کنند. امام کاظم می فرمایند، اصلاً خمر موضوعیت ندارد «لم یحرم الخمر لاسمها»، حالا اگر چیزی مانند قرص و... باشد حکمش چیست؟

ببینید اگر منظور از اصل این باشد که گفته شود اصل بر موضوعیت داشتن است و به هیچ چیز توجه نشود و بعد گفته شود طریقت دلیل می خواهد. اگر این را پرسید می گویم نه اصل بر موضوعیت است و نه اصل بر طریقت و اژگان است؛ اما اگر منظور این است که فقیه دقت خود را داشته باشد و قرائن حالیه، مقالیه یا جنس خود حکم را ببیند، اگر آخر کار به هیچ چیز نرسید می توان گفت اصل بر موضوعیت است. پس اگر بعد از بررسی قرائن و شواهد باشد، بله، اصل بر موضوعیت است. مثلاً اگر در روایت آمد «الکلب نجس» خُب کلب طریق به چیست؟ معلوم است که موضوعیت دارد، زیرا اگر قرار باشد چیز دیگری نجس یا پاک باشد دلیل جدا می خواهد؛ اما اگر شواهد و مناسبات حکم و موضوع را بررسی کردیم و گفتیم طریقت ندارد درست است، زیرا طریقت داشتن دلیل می خواهد و ما این را قبول داریم.

2- آیا می شود ما دو تا مفهوم شناسی درست کنیم؛ مفهوم شناسی فقهی و لغوی؟

پاسخ: علت این سؤال این است که به صاحب عروه عرض کردیم مفهوم شناسی کار فقیه نیست و شما به چه مجوزی تقلید را معنا می کنید؟ اگر به عنوان صاحب عروه و فقیه معنا می کنید کار درستی نیست. اما اگر به عنوان یک شخصی که برداشت عرفی خود را از تقلید می گوید، بسیار خُب این دیگر تقلید هم ندارد چون ممکن است فردی دیگر برداشت عرفی اش با شما متفاوت باشد.

اگر واقعاً مفهوم شناسی نیاز به مراجعه به ادله و اسناد و تعارض ادله دارد و باید سایر ادله را ببینند این می شود کار فقیه و به قول شما می شود مفهوم شناسی فقهی، مثلاً در قرآن آمده است فتیموا صعباً طیباً. در صعب بحث است که آیا روی زمین را می گویند یا شامل معادن و داخل زمین هم می شود؟ کسی ممکن است مثل ما بگوید آقایان بزرگان فقه این سؤال به شما چه ربطی دارد! ممکن است کسی بگوید مراد از صعباً طیباً نیاز دارد سایر ادله را ببینیم مثلاً از سایر ادله استفاده کنیم که آیا می شود بر داخل زمین هم تیمم کرد یا نه؟ اگر این باشد می شود کار فقیه. اما اگر نه فقط می خواهد همین آیه را معنا کنند و سراغ ادله نمی خواهند بروند و اصلاً تعارض ادله نیست، اینجا کار فقیه نیست. پس مفهوم شناسی فقهی و لغوی را انکار نمی کنیم اما تعیین جای آن دست ما نیست.

بعضی گفته اند اگر موضوع پیچیده باشد کار فقیه است و اگر ساده باشد کار فقیه نیست! این را چه کسی گفته است؟ خیلی وقت ها موضوع پیچیده است ولی کار فقیه نیست و گاهی پیچیده نیست و کار فقیه است. این ها حرف های ساده است و کسی که روی این موضوعات متمرکز شده می فهمد که این نظرات چقدر عامیانه و ساده است و این امور معیار نیست، بلکه معیار آن است که هر جا بخواهد از ادله استفاده شود و فقیه باید ادله را متعاضد حلقوی ببیند یا تعارض ادله باشد و از ادله در آورد، مانند مفهوم صلاة که نمی توانیم از لغت در آوریم اینجا کار فقیه است. اما جایی که کار فقیه نیست و باید از لغت استفاده شود کار غیر فقیه است.

3- اگر دو مشتق از یک ماده باشد یک معنا دارد؟

دیروز گفته شد که گاهی دو تا مشتق از یک ماده، اقتضات متفاوتی دارند مثل تقلید با «ان یُقَلَّد» که گفتیم ممکن است فرق کند. یا ظلم با ظالم. این مطلب اثرات فقهی بزرگی دارد. مثلاً قرآن می گوید «انما المشركون نجس» بعد اگر در جایی از قرآن گفت «من الذین اشركوا»، آیا می توانیم بگوییم عبارت «من الذین اشركوا» یعنی مشرک و نجس بودن مشرکین را به آن ها سرایت دهیم؟ خیر، للمشرک اقتضاء و للذین اشركوا اقتضاء آخر. ما این مطالب را گفتیم تا شما این سؤال را نپرسید.

4- آیا مفاهیمی مثل تقلید و متابعت به سیره عقلا اشاره دارد و باید به سیره پردازیم؟

پاسخ: این را در آینده بررسی خواهیم کرد.

5- آیا وقتی روایتی سند نداشت ممکن است کلمه هم جعلی باشد و معصوم آن را نگفته باشند؟

پاسخ: اشکال مذکور این است که دیروز گفتیم درست است روایت امام عسکری طبق نظر برخی سند ندارد ولی کلمه تقلید در آن آمده است و اتفاقاً در روایت هم معنا شده است به قبول قول غیر بدون حجت. حالا اگر روایت جعلی است این کلمه هم جعلی است! دقت داشته باشید ما می خواهیم بگوییم این کلمه آن زمان هم بوده است. مثلاً یک وقت شما می گوید احتمال دارد این روایت را 400 سال بعد درست کرده اند، خُب در این صورت معلوم نیست این کلمه برای عصر معصوم بوده است. ولی اگر روایت در تفسیر امام عسکری است و تفسیر امام عسکری هم از کتبی است که برای هزار و خرده ای سال می باشد ولی معلوم نیست امام عسکری فرموده باشند. پس نگوئید اگر روایت جعلی شد کلمه آن هم به درد نمی خورد. می خواهیم بگوییم این کلمه اگرچه از غیر معصوم باشد استعمال شده و متداول است. اصلاً حرف جدید ما در برابر آیت الله خوئی همین بود که اگر بخواهیم بدانیم کلمه ای هست یا نه و سابقه آن را بدانیم، نیاز به روایت سنددار نیست، بلکه همینکه در تفسیر امام عسکری آمده است کفایت می کند.

تذکر: دیروز مثالی را زدم، خون داخل تخم مرغ. همان موقع هم حواسم بود که این بحث، بحث مصداق شناسی است نه مفهوم شناسی. من هم می خواستم مثالی بزنم برای جایی که فقها حق ورود دارند، دوست ما فکر کرده است که این بحث مفهوم شناسی است و فقها باید داخل شوند و اشکال گرفته اند که مثال دقیق نیست. ولی من حواسم بود فقط می خواستم بگویم کجا فقیه باید وارد شود.

نکات

من قبلاً تصورم این بود که واژه تقلید در قرن 3 یا 4 پیدا شده است. مخصوصاً در جایی خوانده بودم (به نظرم دائرة المعارف بزرگ اسلامی) که کلمه تقلید به همین معنای خاص خودش از نیمه دوم قرن چهارم یعنی سال 350 به بعد پیدا شده است. بعد که در روایت منسوب به امام عسکری دیدم خُب حدود 100 سال به عقب رفتیم و اگر هم ساخته باشند در همان ایام ساخته اند و امام هم سال های 232 تا 260 زندگی می کردند. ولی این مطلب قدیمی تر است.

در کافی باب التقلید وجود دارد و روایتی را از امام رضا نقل می کند که واژه تقلید در خود کلمات ائمه بوده است و منحصر به عصر امام عسکری هم نیست. ببینید وقتی بزرگواری مانند آقای خوئی تتبع ناقص انجام می دهد چه اشتباهی صورت می گیرد. شخصی به نام محمد بن عبیده همدانی می-گوید: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَهْمَدَانِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَيْدَةَ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو الْحَسَنِ ع يَا مُحَمَّدُ أَنْتُمْ أَشَدُّ تَقْلِيدًا أَمْ الْمَرْجِيَّةُ قَالَ قُلْتُ قُلْدْنَا وَ قُلْدُوا فَقَالَ لَمْ أَسْأَلْكَ عَنْ هَذَا فَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي جَوَابٌ أَكْثَرَ مِنَ الْجَوَابِ الْأَوَّلِ فَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ ع إِنَّ الْمَرْجِيَّةَ نَصَبَتْ رَجُلًا لَمْ تَفْرِضْ طَاعَتَهُ وَ قُلْدُوهُ وَ أَنْتُمْ نَصَبْتُمْ رَجُلًا وَ فَرَضْتُمْ طَاعَتَهُ ثُمَّ لَمْ تَقْلِدُوهُ فَهَمْ أَشَدُّ مِنْكُمْ تَقْلِيدًا.»

در این روایت حضرت می پرسند آیا شما شیعیان اشد تقلیداً هستید یا مرجئه؟ در این روایت از واژه تقلید استفاده شده است. در ادامه امام نیز تقلید را هم معنا می کنند. در واقع ما دنبال دو چیز هستیم: 1- کار بست این واژه در قرون اولیه اسلام. 2- معنای این واژه در قرون اولیه.

مرجئه قومی بودند که معتقد بودند ما وظیفه نداریم مانند خوارج، کافر و مسلمان را تعیین کنیم. اینها مربوط به خدا در آخرت است. البته بعداً مرجئه منحرف شدند و به نوعی اباحه گری افتادند. وقتی می گویند مرجئه یعنی جمعیت غیر متعبد و غیر ناسک و غیر متشرع.

محمد بن عبیده گفت: هم ما مقلد هستیم و هم آن ها. یعنی ما مقلد شما هستیم و آن ها مقلد شیخ خودشان. امام ناراحت شدند و فرمودند: من از تو این سؤال را نکردم. حرف محمد بن عبیده درست بود اما پاسخ امام نبود، زیرا اگر امام می پرسیدند کدام یک از شما مقلد هستید و کدام یک مقلد نیستید این پاسخ صحیح بود ولی پرسش امام از درجه تقلید بود و جواب، جواب امام نبود.

محمد بن عبیده گفت من جواب دیگری ندارم. امام فرمودند و گلایه کردند: آنها اگر بر باطل هم هستند در باطل خودشان مردند؛ یک کسی را رئیس خود کردند و پشت سرش راه افتادند با اینکه اطاعتش را واجب نمی دانستند. بحث سر اطاعت و اطاعت نکردن است. یعنی آنها کسی را جلو انداختند و اطاعت کردند با اینکه اطاعتش را واجب نمی دانستند. اما شما هر جا می نشینید می گویند اطاعت او (امام) را واجب می دانید ولی درست تقلید نمی کنید. پس آن ها از شما مقلدترند. حضرت امیر هم بیان کرده اند که آنها بر باطل اند و شما بر حق ولی آن ها بر باطل خود مصمم تراند.

حدیث مذکور دو چیز به ما میدهد: 1- سابقه تاریخی این واژه (تقلید) که می رسد تا عصر امام رضا. (دوستان زحمت کشیدند از کتاب سلیم بن قیس و قرب الاسناد روایاتی را فرستاده اند). 2- جالب این است که این واژه همین معنای امروزی را دارد و دیگر لازم نیست که بگوییم چه کسی چیزی را گردن کس دیگر انداخته است که آقای خوئی تلاش خوبی کردند و معنای تقلید را بیان کردند. مثلاً در لغت وقتی مردی گرنبندی را گردن خانش می اندازد می گوید «قُلْدْتُ الْمَرْأَةَ تَقْلِيدًا». یا آنجایی که کفشی را گرد قربانی در حج می اندازند تقلید گویند. در برخی از لغات آمده است متابعت کردن بدون برهان تقلید است، اگر برهان خواستید دیگر تقلید نمی شود. اگر شما دکتر رفتید و از سیر تا پیاز علت تجویز را پرسید به این تقلید نمی گویند. اما اگر دکتر رفتید و شما هم بدون دلیل و دغدغه داروی او را مصرف کردید به این تقلید گویند.

پس تقلید در متون دینی به معنای متابعت بدون دلیل بوده است. در روایت امام عسکری ، سائل می پرسد: چطور یهودی ها از علمایشان تقلید می کنند ملامت می شوند ولی عوام اگر از علما تقلید کنند ملامت نمی شوند؟ امام فرمودند اینطور نیست؛ عوام ما هم اگر از علمایی که از تکالب بر دنیا و حرام ابایی ندارند و از فسقه از فجره باشند و تقلید شوند ملامت می شوند. اما اگر عوام فقیهی را پیدا کردند که اینگونه باشد: «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلِدُوهُ»، اینجا نباید بگوییم این تقلید بد است و برخی بی ادبی می کنند که تقلید کار فلان حیوان است. این تقلید، تقلید محمود و مشكور است و اساساً زندگی انسان بر اساس تقلید است. من و شما در همه کارهایمان محقق هستیم یا

تقلید می‌کنیم؟ اگر فقها اینطور باشند عوام از این‌ها تقلید کنند. ولی سوگمندها این تقلید برای بعضی از فقهای شیعه است و خود مردم باید به یک تصفیه دست بزنند و گاهی ممکن است در این تصفیه کم‌لطفی و اشتباه کنند ولی اصل و ضرورت آن از بین نمی‌رود. خب این صدر روایت، گفته است تقلید قبول و تصدیق قول است.

مبنی بر اینکه این روایت برای امام باشد آمده است: «للعوام ان یقلدوه» آیا تقلید یک واجب است یا امتیاز؟ اگر امتیاز به مکلف است با «لام انتفاع» می‌آید و اگر وظیفه باشد قاعداً باید می‌گفتند «علی العوام ان یقلدوه». ممکن است گفته شود روایت نقل به معنا شده است و به جای «لام»، «علی» آمده است. ما اینقدر نقل به معنا را قبول نداریم که راوی به جای «علی»، «لام» بگوید. البته در ادبیات برای «لام» معانی زیادی گفته‌اند، اما معانی نفع برای «لام» و ضرر برای «علی» را برخی از ادبا گفته‌اند که بر قلهٔ ادب قرار ندارند و ادبایی که بر قلهٔ ادب هستند من ندیدم این معانی را بگویند. اما با این حال در کلام عرب زیاد می‌آید و به سلسبیل مراجعه شود. پس «لام» برای نفع و «علی» برای ضرر در عرف عرب قابل انکار نیست.

و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین